أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّ اللَه على سيّدنا و نبينا أبى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائِهم أجمعين.

 در جلسه گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد كه حركت انسان و سیر انسان از عالم طبع و ماده وتوغل در كثرات به سمت عالم تجرد یك شرایطی دارد و باید آن شرایط مهیا باشد تا اینكه انسان بتواند این حركت و سیر را بتواند انجام بدهد. و به واسطه اكتشاف مجهولات بتواند به حقایق عوالم ربوبی اطلاع پیدا كند و این بدون لحاظ یك‌سری از شرایط امكان پذیر نیست.

 همانطوری كه در سایر مسائل و امور روزمره ما این مطلب را ملاحظه می‌كنیم.

 مثلا یك تاجر وقتی كه می‌خواهد برود كه به یك منافعی برسد لازمه‌اش این است كه باید از منزلش بیرون برود و در حجره‌اش ارتباط داشته باشد با افراد، وقت بگذارد، تلاش كند و تماس بگیرد، سرمایه‌اش را بكار بیاندازد. یا مثلا یك شخص اگر می‌خواهد به یك مراتب علمی برسد باید درس بخواند، مطالعه كند، بجای درس اگر بلند شود برود در پارك قدم بزند و تفریح كند و شب را بخواهد با مجالس لهو و لعب بگذراند، این طرف و آن‌طرف بخواهد برود، نمی‌تواند به آن نتیجه مطلوب برسد.

 همین‌طور حركت انسان و سیر انسان از عالم طبع و از عالم ماده به سوی عالم تجرد یك شرایطی را می‌طلبد كه این شرایط تا بحال خدمت دوستان عرض شد كه در امور مختلف و مسائل مختلف باید رعایت شود و باید مطالبی را در نظر بگیرد و انسان اگر به آن مطالب جامه عمل پوشاند این حركت ادامه دارد و اگر نه، صد سال هم به خدمت بزرگان برسد، دیگر بزرگان بالاتر از نعوذ باللَه پیغمبر صلی‌اللَه‌علیه‌وآله كه نبودند، بالاتر از ائمه علیهم‌السلام كه نیستند، اگر صد سال خدمت پیغمبر برسد و پشت سر آن حضرت به نماز جماعت بایستد و پای سخنان آن حضرت بنشیند و همه مطالب را نُت [یادداشت‌] برداری كند و بنویسد در دفترچه‌اش باز روز آخرش با آن روز اولش یكی است. البته اگر بدتر نشده باشد.

 در این گونه موارد مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند ای كاش اینها از اول نمی‌آمدند الان كه آمدند و این مطالب را دیدند ولی به آن عمل نكردند حكم تخم مرغی را می‌مانند كه مدتی زیر مرغ است و از آن حالت اولیه درآمده و بعد دیگر فاسد شده است، ولی اگر همان تخم مرغ به همان حالت اولیه بود خوب و مفید بود، خب آنرا می‌خوردند، ولی الان نه جوجه شده و نه اینكه به آن حالت اول مانده است.

 و ما این مسئله را مشاهده می‌كنیم، الان هم همینطور است، الان هم همینطور است، مشاهده می‌كنیم افرادی كه در خدمت مرحوم آقا بودند و در مجالس شركت می‌كردند خیلی صریحا عرض می‌كنم در مجالس شركت می‌كردند، می‌آمدند ومی‌رفتند ولی به آنچه گفته می‌شد عمل نمی‌كردند وما هم می‌دانستیم كه عمل نمی‌كنند، بله، گفتیم خب عمل نمی‌كنند! اجباری كه نیست، ما دیگر وظیفه نداریم كه دست و پای مردم‌

 را ببندیم، حالا یك شخصی می‌گوید آقا من همین هستم! خب همین است، همین است، چكارش كند آدم؟ و بعد یك‌دفعه سر از انانیت و سر از استقلال و خودمحوری و رفتن به راه دیگر ...

 این مال چیست؟ به خاطر همین است، كه این شخص از آن حالت اولیه درآمده و ای‌كاش نمی‌آمد و آن صفای اولیه خودش را نگه می‌داشت، حالا آمده و آن صفای اول را از دست داده و از این مسائل اطلاع پیدا كرده، نسبت به بعضی از قضایا مطلع شده و با این حال و هوا آشنا شده، اما در نفس حركت كرده، در نفس سیر كرده، اول كه آمده بود نفس نداشت:" هرچه شما بفرمایید" خب راست هم می‌گفت، ولی در این مدت كم كم آمده و به آن راهی كه گفته شده ترتیب اثر نداده و سلیقه خودش را اعمال كرده، هرچه تذكر داده شده كه آن كار را نكن، آن كار را بكن، سرسری گرفت شده و بعد این نفس آمده، رشد كرده، رشد كرده و به یك جا رسیده كه دیگر نمی‌تواند ول كند، دیگر نمی‌تواند رها كند، دیگر نمی‌تواند از این مطالب بگذرد، دیگر نمی‌تواند از این موقعیت صرف نظر كند، دیگر نمی‌تواند از این بله بله قربانها! بگذرد.

 دیگر نمی‌تواند از این چَه چَه و بَه بَه‌ها كه هر كدام یك سهمی از سهام ابلیس و یك سم خطرناكی از سموم موبقه و مهلكه است، نمی‌تواند از اینها بگذرد و طبعاً در آن موقعیت می‌ماند هم آن صفای اول را از دست داده و هم این كه این استعدادی را كه دارد به نتیجه نرسانیده. و لنگ در هوا همین‌طور مانده، آدم نه روی زمین است كه استقرار داشته باشد و نه می‌رود به هوا كه یكجایی ...

 همینطور لنگ در هوا مانده و دارد با خیالات خودش دست و پا می‌زند و با توهمات خودش دارد دست و پا می‌زند و هی این سوراخ را می‌بندد، یك سوراخ دیگر باز می‌شود، هی آن سوراخ را می‌بند، سه سوراخ دیگر باز می‌شود، نمی‌داند از كجا شروع كند، نمی داند به كجا ختم كند، دنیا برای انسان مدام یك جریاناتی را پیش می‌آورد كه هی بیشتر انسان را گرفتار كند، هی انسان را بیشتر مبتلا كند، شیطان هم كه بیكار نمی‌ماند. شما خیال كرده‌اید تمام كار دنیا عبث است؟ شما خیال كرده‌اید این بیا و بروها همه عبث است؟ نه عزیزم اینها عبث نیست، همانطوری كه ملائكه موكل‌اند بر اینكه عده‌ای را بیاورند در آنجایی كه باید بیاورند، همان‌طور جنود شیطان هم موكل‌اند افردی را بیاورند. در آنجا كه دور و بر آدم را بگیرند هر كدام كار خودش را انجام می‌دهد، این عمامه دارد، آن هم عمامه دارد، این، این شغل را دارد آن هم آن شغل را دارد، این در این موقعیت است، آنهم آن موقعیت را دارد، این این‌گونه افراد می‌آیند، این هم این‌گونه افراد می‌آیند. طرف می‌بیند فلانی دارد می‌آید پای صحبتهایش: ا این كه تازه از عمره برگشته، قضیه چیه؟! معلوم می‌شود مجلس ما الحمدلله مورد نظر است ...!

 توجه می‌كنید نكات دقیقی است دارم خدمتتان عرض می‌كنم همین‌هاست كه همه را به زمین زده است، همین‌هاست كه باعث اشتباه و رد گم كردن و در چاه افتادن عده بسیار زیادی می‌شود.

 این دارد دم از خدا و پیغمبر ولایت می‌زند، آن‌طرف هم دارند دم از خدا و پیغمبر و ولایت می‌زند، این به آن در! این دارد نماز می‌خواند و در نمازش تحت الحنك می‌اندازد و تسبیح می‌گوید، آن طرف هم دارد

 نماز می‌خواند و ذكر می‌گوید، آدم عرق خورِ شراب خور كه نیست. حالا ای كاش اینها باشند، اینها صد بار، چه عرض كنم اینها هزار بار بدتر از فرد شراب‌خور هستند، آدم شراب‌خور یك گناهی كرده و بعد هم یك توبه می‌كند: خدایا غلط كردمی می‌گوید و ...

 اما این چه می‌كند؟ این عمر سعدی كه الان می‌آید به جنگ امام حسین این را كه می‌تواند به راه برگرداند؟ این را كی می‌تواند برگرداند؟ این را كی می‌تواند درستش كند؟ آن كسی كه می‌آید در مقابل امام حسین می‌ایستد، هر كسی كه نمی‌تواند باشد، هر شخصی كه نمی‌تواند باشد، افرادی هستند كه مردم روی آنها نظر دارند.

 امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام راجع به یك فردی كه در دستگاه هارون بود آن شخص هم این طرف می‌آمد، هم آن طرف می‌رفت فرمودند كه تو می‌دانی چه می‌كنی؟ اگر نبودند امثال تو، از افراد وجیه المله و افرادی كه مردم روی آنها نظر دارند، عمّامه دارند، ریش سفید دارند، هان! اینها دیگر و الا شخصی كه این خصوصیات را نداشته باشد خب مردم كارش ندارند، می‌گویند این كیه؟ به درد نمی‌خورد، اما افرادی كه سواد دارند، كتاب نوشته‌اند، صحبت می‌كنند، شیرین صحبت می‌كنند، جاذب صحبت می‌كنند، جاذب صحبت می‌كنند!

 دیدی چه قشنگ صحبت كرد؟ چه قشنگ صحبت كرد! قشنگ! چقدر مطالب را پشت سرهم آورد، در صحبت چقدر افراد را جذب كرد؟ هان!

 یكی از همین كشیشها، در امریكا این ماجرا همین اخیرا بوده بسیار در صحبت [و فن بیان‌] مهارت داشته و هر جا برای سخنرانی می‌رفت افرادی بودند كه پای صحبت او از حال می‌رفتند یعنی اینقدر تاثیر می‌گذاشت، وقتی كه به كلیسا می‌رفت تا برای افراد صحبت بكند مردم گریه می‌كردند و حتی بعضی افراد بواسطه آن حالت شدت بكاء و گریه از حال می‌رفتند. بعد از یك مدت معلوم شد كه به به! این بزرگوار چه پرونده‌ای دارد! هیچ جا نرفته مگر اینكه در آنجا بله! این قضیه چیست؟ این قضیه چیست؟

 هیتلر می‌گویند وقتی صحبت می‌كرد اصلًا مسحور می‌كرد افرادی را كه در مقابلش بودند و تحت تاثیر قرار می‌داد. این هم یك هنر است! یك هنر است! انسان بیاید مطالب را به نحوی بگوید در آن شكل و شمائل، و جوری این تئاتر تئاتر اسمش را بگذاریم بهتر است كارگردانی كند و به این هنر سخن و سخن پروری جوری برسد كه افراد را بتواند با شكل و شمایل خاص و با حركات خاص و حركاتی كه به خودش و چهره خودش و دستهای خودش می‌دهد آنها را تحت تاثیر قرار بدهد و تحت نفوذ خودش قرار بدهد و در نتیجه صحبت‌هایش بر قلب آنها بنشیند و آنها به دنبال صحبتش حركت كنند و خودشان را به كشتن بدهند.

 مگر به كشتن ندادند یك سخنرانی می‌كرد برای یك عده تمام آنها می‌رفتند روی مین، همین آقای هیتلر! همین جناب هیتلر! حالا این الهی بود؟ جبرائیل كمكش می‌كرد یا میكائیل؟! شیطان دارد كمك می‌كند. شما خیال می‌كنید شیطان بیكار نشسته، نخیر! شیطان همان ابزاری را دارد، همان ادواتی را خدا در اختیارش قرار داده، همان وسایلی را خدا در اختیارش قرار داده كه همان ابزار و ادوات و وسایل را در اختیار این گروه‌

 قرار داده.

 این طرف یك حسینیه است به نام امام حسین، اینجا هم یك حسینیه درست می‌كنند به نام امام حسین، این این طرف، این این طرف، این طرف واعظ می‌آید صحبت می‌كند از خدا و اخلاص و امانت و چه و چه، این طرف هم بهتر و بلیغ‌تر و رساتر، اینطرف سفره می‌اندازند و نمی‌دانم اطعام می‌كنند، این طرف هم چرب‌تر و ... خب پول بیشتر، چربتر و بعد هم بله! دیگر چه عرض كنم؟ بقیه‌اش بماند! و دیگر انواع و اقسام مسائل و ... درست شد؟

 این طرف سرسفره شراب نمی‌گذارند كه بگویم این چه وضعی است؟ نه! دقیق، منظم، مرتب، درست مانند این، درست شد؟ كی حالا دارد تدبیر می‌كند؟ كی دارد این طرف را تدبیر می‌كند؟ قطعا خدا و پیغمبر راه ندارد.

 بعد از پیغمبر مگر نیامدند سر جای پیغمبر، یعنی همان جا حتی بدون یك میلیمتر این طرف و آن طرف‌تر، پا را گذاشتند همان جایی كه پیغمبر گذاشت و شروع كردند به نماز خواندن، نكردند؟ نكردند؟ روی همان منبری كه پیغمبر رفت نشست بدون یك سانت این طرف ان طرف‌تر، مگر نرفتند؟ نشستند و برای مردم صحبت كردند. خب كی تدبیر كرد؟ جبرائیل برد آن را آنجا كه بایستد نماز بخواند؟ به هدایت میكائیل و اسرافیل و اینها بود؟ یا به هدایت حضرت شیطان بود؟ برو آنجا بایست، حالا كه بروی و بایستی، ما هم دور و بری‌ها را برایت می‌آوریم این است صحبت! تنها نمی‌گذاریم باشی، رفیقت هستیم، چنان هوایت را داریم، چنان افرادی كه به درد تو می‌خورند نه بدرد علی چنان آن افراد را میرویم مخ‌شان را می‌زنیم و در قلب‌شان نفوذ می‌كنیم و در زندگی‌شان نفوذ می‌كنیم، جاذبه‌ها را برای آنها آماده می‌كنیم، جاذبه‌های دنیا، باعث فتح و پیروزی می‌شویم ...

 پیغمبر لشكر می‌فرستاد برای بلاد، خب گاهی فتح داشتند، گاهی اوقات هم شكست بود. ولی ما اصلًا كاری می‌كنیم كه لشكر تو همه‌اش پیروز شود دیگر! از این بالاتر؟ اگر آنها گاهی پیروز می‌شدند. گاهی شكست می‌خوردند، لشكریان این طرف، نه، حمله می‌كنیم و همه‌اش هم پیروز می‌شویم! خوب شد دیگر؟ بفرمایید دیگر! پیروز می‌شوید! دیگر چه می‌خواهد؟ مطالبی كه بدرد این افراد می‌خورد آن مطالب را آماده می‌كنیم این مطالبی كه عرض می‌كنم شوخی نمی‌كنم مطالب به قلب این افراد توسط شیطان و جنود شیطان القا می‌شود.

 یعنی دارد صحبت می‌كند اما مطالب از كجا دارد می‌آید؟ وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى‌ أَوْلِيائِهِمْ‌[[1]](#footnote-1) آیه قران می‌فرماید شیاطین دارند به اولیاء اولیا یعنی ولی، اینهایی كه به اینها متصل‌اند، طنابشان در دست شیطان است این را می‌گویند اولیا وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى‌ أَوْلِيائِهِمْ‌ ... صحبتی كه می‌كنند، سخنانی را كه‌

 دست چین می‌كنند، مطالبی را نصفش را می‌گویند نصفش را نمی‌گویند، اینها را توسط شیطان به اینها ما القا می‌كنیم: اینجوری صحبت كن، این مطالب را بگو، این عبارتها را بگو، از این كلمات استفاده كن، درست شد؟ چه كسی است؟ شیطان است دیگر، می‌آید اینجا.

 درست! خب حالا دیگر در اینجا چه باید كرد؟ چه باید كرد؟ اینجاست كه انسان باید از ظاهر بگذرد، در این تالیفی كه در دست دارم اگر خداوند توفیق بدهد، به نام سیمای عاشورا راجع به این قضیه بنده یك قدری توضیح داده‌ام، كه چطور متریالیسم دینی و متریالیسم اسلامی می‌آید انسان را می‌گیرد و گمراه می‌كند، ظاهر را می‌بیند ولی باطن را نمی‌بیند عجبا! ابوحنیفه را از مفاخر اسلام می‌شمارد و مأمون و هارون را خلفاء عادل و مفید به حال اسلام معرفی می‌كند عجبا! خلیفه‌ای كه باعث كشتن و شهادت امام معصوم می‌شود این می‌شود از مفاخر اسلام! چرا؟ چون مثلا دو تا عدالت كرده! كجایش عدالت كرده؟ این كه تمام و سراسر ظلم بوده، تمام قتل و غارت بوده، مگر در زمان مامون و هارون تمام دربدری بنی‌هاشم و زراری پیغمبر اتفاق نیفتاده؟ مگر در زمان این دوتا نبوده؟ آنوقت اینها را ما از یزید برتر و بالاتر می‌شماریم!! اینها صد درجه از یزید بدتر بودند، یزید یك الاغی بود كه آمد به حرف معاویه هم گوش نداد، به حرف بابایش گوش نداد، معاویه موقع رفتن نصیحتش كرد، موقع رفتن و به درك واصل شدنش، گفت اگر می‌خواهی ملك و سلطنتت باقی بماند با حسین بن علی كاری نداشته باشد، به عبدلله بن عمر كاری نداشته باش او كاری به كارت ندارد، گوشه گیر است. ولی عبدلله بن زبیر در هر سوراخی بود بگیر و قطعه وقطعه‌اش كن.

 ولی یزید گوش نداد به حرف بابایش، گوش نداد، یك جوان لاابالی بی‌بندوبار و اهل لهو لعب و فسق و فجور از این حرفها بود. اما مامون هزار درجه بدتر از یزید بود آن یك آدم سیاس، كلك، حقه باز، نمره یك، كاردان و همچنین هارون پدرش از آن جنایتكاران نمره یك تارخ بودند كه اینها آمدند و در قبال ائمه ایستادند و توانستند با كلك، با مكر، با حیله و با جذب افراد در مقابل امام قد علم كنند.

 موسی بن جعفر را كی هشت سال در زندان گذاشت و بعد با آن وضع حضرت را به شهادت رساند؟ حالا اینها می‌شوند از افتخارات اسلام؟ چون حالا یك جا مسجدی ساخته یكجا نمی‌دانم یك كاری كرده، درست شد؟! این ظاهر بینی است، این ظاهر نگری است و از آن واقع و از آن حقیقت غافل شدن است. اين مسئله است كه درد بى درمان ماست، اين آن قضيه‌اى است كه بسيارى از افراد را به كام هلاكت در عين علميّت و در عين فضل و در عين دانشى كه دارند به كام مى‌گيرد. به آن واقع و حقيقت نگاه نمى‌كند كه حقيقت همه اينها بايد بر محوريت ولايت و اتصال به امام عليه سلام باشد و الا فايده‌اى ندارد.

 آن طناب اگر قطع بشود پایش را كه از سجاده در محراب بیرون می‌گذارد بر زین سوار می‌شود و به جنگ پسر پیغمبر می‌آید! نماز می‌خوانده بخواند، این نماز چقدر در اینجا نفوذ كرده؟ آن نفوذش مال ولایت است كه ندارد، ولایت ندارد! آن نفوذش مال اتصال است كه ندارد.

 مثل اینكه شما بخواهید یك آمپول پنی‌سیلین برای بیمار مصرف بكنید ولی آب مقطر وارد بدن بكنید، آمپول را زده‌اید، آب مقطر را هم وارد بدن كرده‌اید، ولی اثری ندارد، این باید پنی‌سیلین داشته باشد، تا بتواند تاثیر كند. داروی اصلی را شما حذف كرده‌ای، ظاهر سرنگ را دارد، مایع در آن هست، سفید هم هست، ولی‌

 سفید بودن مایع كار انجام نمی‌دهد، تا وقتی كه آنتی‌بیوتیك نباشد تا وقتی كه آن ماده دارویی نباشد ... و الا فرض كنید به جای یكی، ده تا آمپول بگذاریم چه فایده‌ای دارد؟ فقط باد می‌كند، فایده‌ای ندارد. مسجد ساختن چه فایده‌ای دارد؟ نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟ صحبت كردن چه فایده‌ای دارد؟ مردم را جمع كردن چه فایده‌ای دارد؟ هی بر توده‌های مردم و سواد مردم اضافه كردن چه فایده‌ای دارد؟ سواد منظور سیاهی و تراكم جمعیت است این چه فایده‌ای دارد؟ تا وفتی كه آن اتصال به ولایت نباشد، تا وقتی كه آن اتصال به امامت نباشد چه فایده‌ای دارد؟

 لذا افراد در زمان مرحوم آقا می‌آمدند می‌نشستند، صحبت می‌كردند، همینطور می‌آمدند، ما نگاه می‌كردیم به اینها می‌دیدیم اینها می‌آیند و می‌روند ولی فایده‌ای ندارد و تاثیری ندارد یك حركت عادی و روزمره، همین‌طور هی تكرار می‌شود، تكرار می‌شود و بعد هم یك زمانی قطع می‌شود دیگر درست شد؟

 این سیر و این حركت انسان باید براساس شرایطی باشد، آن شرایط اگر آماده شد این حركت هست و اگر آماده نشد نیست. انسان نمی‌تواند هم ذكر بگوید از یك‌طرف و هم هر مجلسی كه او را دعوت می‌كنند برود این دو با هم نمی‌خواند. شما از این طرف ذكر بگویید و حال توجه پیدا بكنید و بعد از آن طرف در یك مجلس شركت بكنید كه افرادی كه در آن مجلس هستند، صحبتهایی كه در آن مجلس می‌شود، مطالبی كه تمام آنچه را كه شب گیر آوردید همه را از شما می‌گیرد به اضافه چندتا هم منفی، نمی‌شود این دو با هم نمی‌خوانند. ده سال هم ذكر بگویم فایده‌ای ندارد. صد سال هم بگوییم فایده‌ای ندارد.

 اگر ذكر گفته می‌شود، اگر بیداری شب هست، باید در روز جریان زندگی و جریان ارتباطات و جریان معاشرت به نحوی باشد كه با آن ذكری كه در شب است تنافی نداشته باشد. مثل مریضی كه از یك طرف بلند شود برود دارو بخورد و از یك طرف پرهیزی كه طبیب به او داده آن را عمل نكند. خب این او را خنثی می‌كند، دیگر فایده‌ای ندارد، از یك طرف دوا می‌خورد، ازآآنطرف بلند می‌شود غذای ناپرهیزی می‌خورد. خب این خنثی می‌شود. مثل فشار خونی‌هایی كه به آنها از یك طرف دوای فشار خون می‌دهند و از آن طرف بلند شود یك غذای شور می‌خورد. خب این به آن در! طرف بدتر نشود بهتر نمی‌شود.

 می‌گویند آقا نمك را كم كن تا این دارو بتواند تاثیر كند، این هم همین مسئله است.

 البته راجع به این مطالب صحبت شد بنده از باب تذكر عرض می‌كنم چون صحبت، صحبت تغذیه است این مطالب را هم در حول و حوش این قضایا خوب است كه ما بدانیم كه مطلب فقط ذكر نیست، حركتی كه انسان می‌كند و راهی كه می‌رود اینها یك شرایطی دارد یك جوانبی دارد، یك قیودی دارد كه مراعات آن قیود را حتما انسان باید بكند. بدون رعایت آنها فایده‌ای ندارد. حالا البته در تتمه روایت شریف عنوان ان‌شاءاللَه این مطالب گفته می‌شود.

 و اما صحبت در تغذیه بود یكی از مسائل، مسئله تغذیه است كه چند جلسه‌ی ما را به خود اختصاص داده است. قضیه تغذیه یكی از شرایطی است كه سالك باید این را رعایت كند اگر می‌خواهد ذكر بگوید و اگر

 می‌خواهد شب به نماز برخیزد و اگر می‌خواهد این نماز و این بیداری در نفس او تاثیر بگذارد دیگر نمی‌تواند غذای سنگین بخورد. غذای سنگین در شب جلوی حال توجه بعد را می‌گیرد، این دو با هم نمی‌خورد، با هم تنافی دارد، البته همانطور كه قبلا عرض كردم در بعضی از نوشتجات خود مرحوم آقا هم هست. در همین كتبی كه چاپ شده از ایشان یك قضیه‌ای ظاهراً نقل كرده‌اند از مرحوم آقای خویی رضوان اللَه علیه چون مرحوم آقای خویی مدتی شاگرد مرحوم قاضی بودند و مثل اینكه بنده قبلا ذكر كرده‌ام كیفیت وصال ایشان به مرحوم آقای قاضی را و نمی‌دانم در كدام یك از نوشته‌هاست. ایشان شاگرد مرحوم قاضی بودند و از ایشان به اصطلاح دستور می‌گرفتند.

 مرحوم قاضی در دستورات‌شان به ایشان می‌فرمودند كه غذا را به خاطر اشتهای نفس و به خاطر لذت نفس نخور. غذا باید به خاطر صدع جوع باشد و به خاطر مفید بودن و سلامتی‌اش باشد آن كسانی كه غذا را به خاطر لذت می‌خورند، نفس آنها در همان مرحله احساس متوقف می‌شود، این هست. این مطلب قابل قبول است خب ما این مسئله را قبول داریم وشواهد هم بر این مسئله گویاست. آنهایی كه فقط به دنبال مزه غذا هستند، فقط به دنبال لذت غذا هستند، یعنی خواست آنها غیر از مفید بودن برای بدن فقط مسائل نفسانی باشد اینگونه افراد كاملا مشهود هستند، در تفكرات‌شان در تصرفات‌شان، در نحوه ارتباطشان در آن نمودی كه دارند مشخص است كه در همین حال و هوا دور می‌زند آن كارها و برنامه‌های اینها و انسان در این صورت به اصطلاح رشدی هم ندارد.

 و این درست مثل بقیه مسائل می‌ماند. مانند فرض بكنید كه مسئله ازدواج. در مسئله نكاح هم قضیه همین است حالا بعضی‌ها شنیده‌اند كه شارع تعدد زوجات را تجویز كرده است، اما این تعدد باید بر چه اساسی باشد؟ و روی چه حسابی باشد؟ و آیا انسان باید صرفاً و فقط به دنبال یك لذت نفسانی باشد؟ آن هم همین است، انسان باید در آنجا متوجه باشد كه اگر بخواهد در این مسئله صرفاً هوای نفس را در نظر بگیرد و به دنبال لذت نفسانی بخواهد باشد و ذهن و فكر و ذكر را در این مسئله بگذارد بی‌شك و شبهه قدم از قدم بر نمی‌دارد. خیلی صریح عرض كنم، چون مسائلی بوده مطالبی، نامه‌هایی برای بنده آمده است كه از این قضایا سوال شده، از طرف افراد مختلف و جریانات مختلف.

 لذا از این نقطه نظر عرض می‌كنم حكمی را كه در اسلام آن حكم تجویز شده است آن حكم بر اساس یك مسئله توحیدی و محوریت توحیدی است. این افرادی كه می‌آیند و صحبتهای چرندی مطرح می‌كنند كه ازدواج موقت براساس یك حكم سیاسی بوده است در زمان صدر اسلام و این حكم سیاسی در یك زمان وضع می‌شود و در یك زمان برداشته می‌شود تمام این صحبتها خلاف شرع است. از كجا شما می‌آیی می‌گویی ازدواج موقت حكم سیاسی است؟ چه دلیلی بر این مسئله داری؟ چرا انسان به چیزی كه وارد نیست بیاید راجع به آن صحبت كند؟ ما هنوز به این بلوغ فكری و بلوغ عقلی نرسیده‌ایم كه پا را از حد خود بیرون نگذاریم؟

 شما یك دلیل بیاورید بر اینكه ازدواج موقت یك ازدواج سیاسی بوده، خب این حرفی بود كه عمر زد دیگر: مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَه صَلَّى اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَ أُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا، مُتْعَةُ الْحَجِّ وَ مُتْعَة

 النِّسَاء

 یعنی یكی ازدواج موقت و دیگری متعه حج. اینها در زمان پیغمبر بوده ولی من حرامش می‌كنم! مگر تو پیغمبری كه آنها را حرام كنی؟ أُعَاقِبُ عَلَیهِمَا تازیانه می‌زنم و حد جاری می‌كنم! حالا ما هم داریم حرف حضرت عمر را می‌زنیم! ما در این زمان داریم حرف ایشان را می‌زنیم كه بله ازدواج موقت یك ازدواج سیاسی بوده و در زمان پیغمبر بوده و بعد با رفع این محذور حكم هم برداشته می‌شود، پس با برداشتن آن، ازدواج موقت می‌شود حرام؟ فتوا می‌دهی؟ چقدر آدم باید بی‌شعور باشد؟ چرا هر كس فرض كنید یك میكروفون گذاشتند دم دهانش هر حرفی كه می‌تواند باید بزند؟

 حلالُ محمدٍ حلالٌ الی یومِ القیامه و حرامُهُ حرامٌ الی یوم القیامه چیزی كه پیغمبر حلال بكند تا روز قیامت حلال است، حرامش هم تا روز قیامت حرام است. بله آنچه كه هست این است كه این گونه مسائل نباید براساس فقط لذات نفسانی و فقط بر اساس هوی و هوس باشد باید یك دلیل عقلی و منطقی و قابل قبول پشت آن قضیه باشد، این است مسئله. كه می‌تواند ازدواج موقت را حرام كند؟ ازدواج موقت را عمر حرام كرد، توجه كردید؟ عمر این را حرام كرد.

 در بسیاری از موارد انسان نمی‌تواند، چه دختر، چه پسر، چه مرد، چه زن، نمی‌تواند به ازدواج دائم مبادرت بكند این به عنوان یك راه است، به عنوان یك علاج است، به عنوان یك دارو است، به عنوان یك دارو این مسئله هست. اما اگر بخواهد این قضیه به صورت فقط یك تفنّنات نفسانی دربیاید خیر. اما اگر یك شخصی بیفتد در این مسیر ...، بنده هم دیده‌ام، بله افرادی اینها ادعای اینگونه مسائل را می‌كردند، ظاهرا فقط تنها چیزی كه از این مطالب می‌دانستند مثل اینكه این یك قلم جنس بوده بیشتر از این فكر و ذكر و ... این اشخاص در همین حد می‌مانند، فكرشان همین، صحبتشان همین، انگار در این دنیا و منظومه شمسی و كواكب هیچ حرفی نیست غیر از همین، هیچ مسئله‌ای نیست جز همین، این چیست؟ این انسان را متوقف می‌كند در عالم حیوانیت و بهیمیت و در عالم لذات ظاهری متوقف می‌كند ونمی‌گذارد این نفس حركت كند و بیرون بیاید و به سمت آن جنبه تجرد كه گذشتِ از این ظواهر است به آن برسد.

 غذا هم همین است این به یك شكل، آن هم به یك شكل مرحوم قاضی به مرحوم آقای خویی فرمودند غذا را به خاطر لذت نفسانی نخور بخاطر فایده‌اش بخور. ایشان به خاطر این كه لذت نفسانی در اینجا نباشد از خودش یك اختراع كرده بود: پلو خورشت را، پلویش را جدا می‌خورد خورشتش را هم جدا می‌خورد! حالا اینجور هم كه نه آقا جان، اینجور خوردن لازم نیست كسی نگفت كه جدا از هم بخورید. نان را جدا بخوری و برنج هم جدا، خب خورشت را هم جدا كن! لپه‌اش را در بیار جدا بخور، فرضاً آبش را هم جدا، این بهتر با این دستور میسازه!

 نه، اشكال ندارد انسان از لذت غذا استفاده بكند. ببینید چه می‌خواهم عرض كنم، اشكال ندارد انسان از لذت غذا بهرمند بشود، خدا این را بالاخره برای چه قرار داده؟ لذت سالم حق انسان است حق طبیعی است، ولی برای آن لذت نباید خورد، این دو مطلب است. یك شخصی هدف خودش را فكر خودش را، سلیقه‌

 خودش را، تمایلات خودش را فقط بگذارد روی لذت، یا یك كسی نه ...

 خود مرحوم آقا می‌گفتند به افراد چرا غذا را خوب درست نمی‌كنید؟ چرا حق این نعمت الهی را انجام نمی‌دهید؟ وقتی كه می‌رفتند جایی می‌گفتند چرا اینجوری غذا را درست كردی؟ چرا بیشتر وقت نگذاشتید؟ چرا وقتی كه مهمان می‌آید آنطور كه باید و شاید از آنها پذیرایی نكردید؟ مورد عتاب و خطاب قرار می‌دادند ایشان! خب بیایند بگویند كه آقا شما بفرماید برنج را جدا بخورید! خورشت را هم جدا بخورید! این حرفها نیست هم زیاده‌روی غلط است كه انسان بیاید در آن سطح كه تمام فایده غذا و تاثیرش را در صحت و در سلامت نادیده بگیرد و هر چیز خوشمزه‌ای را اشتها كند گرچه برای او ضرر داشته باشد، مخصوصاً از این غذاهایی كه در بیرون است اینهایی كه معلوم نیست اصلًا چه كرده‌اند و چه كسانی آنها را طبخ می‌كنند، اصلا اینها به مسائل و طهارات و نجاسات و غیره توجه می‌كنند یا نمی‌كنند، رعایت نظافت و بهداشت را دارند یا ندارند، اصلا گاهی اوقات انسان مشمئز می‌شود. خیلی از غذاهایی كه در بیرون هست، غذاهایی است كه با این كیفیت وقتی كه طبخ بشود تاثیر سوء معنوی دارد، چرا اینقدر بزرگان در این باب تاكید می‌كردند؟ حالا در موارد ضروری خب اشكال ندارد، ولی حتی‌الامكان از غذای منزل بخورید. غذا در منزل طبخ بشود آن طباخش، آن حالت منزل، آن محدودیتش، آن رعایتش، رعایت نظافت، رعایت بهداشت، رعایت مسائل دیگر بسیار مهم است. بسیاری از افراد بودند، از همین قدما، افرادی كه در منزل بودند متاسفانه اینها همه وَر افتاده است وقتی كه می‌خواستند غذا درست كنند وضو می‌گرفتند و بعد غذا درست می‌كردند. مثل همین مسئله شیر دادن به بچه، مگر ما روایت نداریم كه وقتی مادر می‌خواهد به بچه شیر بدهد وضو بگیرد و با طهارت شیر بدهد؟ خب اینها تاثیر دارد. می‌گوید نه آقا، خب شیر است دیگر، حالا بچه می‌آید و می‌خورد دیگر! حالا وضو داشتن و نداشتن چه تاثیری دارد؟

 تاثیرش را انسان بعد متوجه می‌شود، وقتی كه در زندگی مسائلی اتفاق می‌افتد آن وقت معلوم می‌شود كه این تاثیر از كجاها بوده، یا اینكه فرض بكنید به عكس در بعضی از موارد نباید شیر داده بشود. اینها خلاصه چیزهایی است كه جای خودش را دارد، صحبت خودش را دارد. همینطور در غذا درست كردن، خانم‌های قدیم حتی مردها وضو می‌گرفتند و با حال طهارت غذا را درست می‌كردند و غذا می‌خوردند و خب در اینجا اصلا مسائلی است و حكایاتی است كه موجب اطاله مجلس می‌شود.

 و لكن همین‌قدر باید بدانیم كه تمام اینها در آن اجر معنوی و ملكوتی و برزخی آن غذا موثر است و اینها را افراد عادی نمی‌فهمند، افراد عادی همین‌جوری غذا می‌خورند، یك ظرف برنج است خب می‌خورند حالا هر كه درست كرده، درست كرده باشد. ولی وقتی انسان یك قدری رشد كند یك قدری تجرد پیدا كند، یك قدری نفسش و حالش با آن عوالم ارتباط و انس داشته باشد، وقتی این ظرف را جلویش بگذارند، وقتی لقمه اول را بردارد می‌بیند كه لقمه دوم را نمی‌تواند بخورد، ولی آن طرف مقابل می‌خورد، می‌فهمد این یك چیزی در او هست، یك مسئله‌ای در او هست كه اجازه نمی‌دهد نفس این را بپذیرد. چون نفس با بدن ارتباط دارد.

 دیگر امشب خیال می‌كنم فرصتی نیست و بیشتر از این مجاز نیستیم به اطاله صحبت ان‌شاءاللَه اگر در

 جلسه آینده خدا فرصت بدهد ارتباط بین نفس و مسئله تغذیه را خدمت رفقا عرض می‌كنم كه چه طور وقتی انسان به یك درجاتی از روحانیت می‌رسد بدن او غذای عادی را دیگر نمی‌تواند بخورد. غذایی را كه بر این میزان درست نشده نمی‌تواند قبول كند. طعامی كه این طعام برخلاف رضای الهی طبخ شده نمی‌تواند بخورد. غذایی كه از حرام تهیه شده بدن نمی‌تواند بخورد. خب بدن بدن است، چه فرقی می‌كند؟ مری و معده و روده و دهان. همه اینها را هم این دارد، چرا او می‌تواند این نمی‌تواند؟ این بخاطر این است كه نفس بر این بدن آمده احاطه پیدا كرده و او را در اختیار گرفته آن نفسی كه این بدن را در اختیار گرفته با آن نفسی كه آن بدن را در اختیار گرفته تفاوت می‌كند و بدن هم در اختیار نفس است. و این اشتها باید از مغز بیاید، از اینجا بایستی این علامتها به معده داده شود تا اینكه او بتواند بلع كند، تا بتواند بپذیرد، وقتی در اختیار مغز است، مغز هم طبعا در اختیار نفس خواهد بود، هیپوفیز هم در اختیار نفس خواهد بود، آن نفسی كه تربیت شده، آن نفسی كه تجرد پیدا كرده، آن نفسی كه روحانیت پیدا كرده است.

 بزرگان برای آنكه ما به آنجا برسیم گفتند رعایت بكن، هنوز كه ما نرسیدیم، هنوز كه به آنجا نرسیدیم، آنها كه رفتند و رسیدند گفتند، پس حالا باید چكار بكنیم؟ باید رعایت كنیم، مواظبت بكنیم، حواست جمع باشد، نسبت به كیفیت غذایی كه انسان آن غذا را می‌خواهد برای او فایده كندو

 پس بنابراین آنچه كه در این كتاب از مرحوم آقا نقل شده است و بعضی‌ها برای بنده این سوال را مطرح كردند و خیلی‌ها هم سوال كردند كه آیا شما هم همین مطلب را توصیه می‌كنید كه وقتی كه مثلا در منزل غذایی است، حالا پلو خورشت است، یا فرض كنید آبگوشت است، اینها را یكی یكی جدا كنیم؟ جواب این است كه نه، این اینجور نیست مسئله، ایشان هم می‌فرمودند انسان نباید راه افراط و تفریط را برود. بالاخره انسان برای اینكه یك چیزی را بخورد باید اشتهای او آن چیزی را تقاضا كند و الا اگر تقاضا نكند چه می‌خواهد بخورد؟ از گلویش پایین نمی‌رود.

 بله هدف را مرحوم قاضی منظورشان بود، هدف را نباید لذت نفسانی در غذا قرار داد این بخاطر این رفع شبهه‌ای بود كه خواستم راجع به این قضیه عرض كنم. خب ان شاءاللَه كه در جلسه دیگر و در مجلس دیگر این قضیه و این مطلب كه چگونه بین غذایی كه انسان می‌خورد و بین تاثیر مثالی و تاثیر ملكوتی او ارتباط دارد صحبت می‌كنیم.

 اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. ١- سوره الانعام (٦) قسمتى از آيه ١٢١ [↑](#footnote-ref-1)